

عقل و دین و رابطه آن دو در قرآن و سنت

محمد بیدهندی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

رابطه «دین و عقل» و به عبارت دیگر «تدین و تعقل» و بیان دیدگاه دین مبین اسلام در این باره، موضوع اصلی این مقاله است. تبیین عقلانی دین و ارائه ساختاری مستدل و منطقی از مبانی دین یکی از بهترین شیوه‌ها برای دعوت نسل جوان به «دینداری» است، همان‌طور که نمایش چهره‌ای غیر منطقی و غیر مستدل از دین نیز بهترین حربه برای تخریب «دین و دینداری» است.

نگارنده در این نوشتار^۱ نخست برخی از سرفصل‌های قرآنی این موضوع را عنوان کرده، آنگاه با تأمل در آیات و روایات به این نتیجه دست یافته است که دین اسلام به عنوان بارزترین و کامل‌ترین مصداق دین، نه تنها کوچک‌ترین تعارض و تضادی با عقل و تعقل ندارد بلکه تأکید ویژه و اهمیت فوق‌العاده برای عقل و خرد قایل است.

* * *

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسایل اعتقادی عصر ما مسأله نسبت «تدین» با «تعقل» و ارتباط میان آن دو است. پیشینه این مسأله به قدمت پیدایش ادیان الهی برمی‌گردد، ولی امروزه به

۱ - دیدگاه‌های قرآنی که در این نوشتار ذکر شده عمدتاً مبتنی بر آرای علامه طباطبایی - رحمه الله - در تفسیر گرانسنگ «المیزان» است.

جهت بسط و گسترش زیاد علوم و معارف بشری، به صورت جدی تر و جدیدتر مطرح است و عمدتاً در قالب رابطه علم و دین مورد بحث قرار می گیرد.

یکی از عوامل اصلی عدم رویکرد پاره ای از نسل جوان به دین این است که کسانی دین را امری غیر معقول و غیر منطقی و غیر علمی قلمداد کرده اند. این گروه را اعتقاد بر آن است که اصولاً در دین نباید به دنبال یک نظام منطقی و عقلانی بود. یعنی دین بر نمی تابد که به محک تفکر منطقی زده شود و از این آزمایش سربلند بیرون آید. می گویند چگونه می توان تفکر و استدلال کرد و به لوازم آنها ملتزم شد و در عین حال متدین و متعبد ماند؟

پیش فرض این طایفه این است که علوم و معارف بشری، یعنی آنچه که از غیر طریق الهی حاصل آمده و تراوش فکر بشر است با علوم و معارف الهی - که فرآورده وحی اند - تعارض داشته و غیر قابل جمع است! یکی از ترفندهای مخوف تهاجم فرهنگی این است که دین را از صحنه دانش، فرهنگ و سیاست و... بیرون کنند و در همین راستا است که دشمن سعی وافر دارد چهره ای عبوس و غیر منطقی و غیر علمی از دین ترسیم نماید تا نسل جوان دوستدار جمال و خواهان دانش و کمال، خود به خود از دین فاصله بگیرد، چه با حذف دین از جامعه، هر اقدام دیگری ممکن و آسان است.

پر واضح است که بزرگ ترین رادع و مانع در مقابل «شیخون فرهنگی» چیزی جز «دین» به عنوان اصلی ترین منبع تغذیه فرهنگ نیست و اگر خدای نا کرده روزی دشمن پایه این سدّ عظیم را در جامعه ما سست نماید، بر سر ما آن خواهد آمد که بر سر امثال اندلس اسلامی آورده شد!

طبیعی است که دفاع در مقابل چنین «شیخونی» منحصر به یکی دو راه خاص نیست، طرح مباحث دینی در قالب تفکر استدلالی، استفاده از هنر و نیز آشنا نمودن نسل جوان با زبان وحی و ترویج فرهنگ قرآن از جمله روش های موفقی است که می تواند به کار گرفته شود.

تعقل و اهمیت آن از دیدگاه اسلام

در تمام شرایع و ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام مسأله «تعقل و تفکر» از جایگاهی بس رفیع و منبع برخوردار است.

در قرآن کریم ۴۹ مورد کلمات هم ریشه عقل به کار رفته است و مکرر خدای تعالی از بندگان خود می‌خواهد تا عقل خود را به کار گرفته و دور از هر گونه تقلید کورکورانه اسلام و ایمان بیاورند، و بیش از ۳۰۰ مورد در قرآن به مسأله تفکر، تعقل، تذکر، تدبیر، تفقه، ... اشاره شده است که تماماً مؤید اهمیت مسأله «تعقل و تفکر» در دیدگاه اسلام است. همچنین بخش عظیمی از روایات و احادیث منسوب به پیامبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام - اختصاص به مقوله «عقل» و اهمیت «تعقل و تفکر» دارد تا جایی که در جوامع روایی ما، بابی مستقل تحت عنوان «کتاب العقل» وجود دارد.

از آن جا که عقل دارای معانی متعدد و بعضاً متضادی است و کاربردهای مختلفی به صورت اشتراک لفظی دارد، لازم است کاربردهای مختلف و معانی متعدد عقل تبیین گردد تا معنای مورد نظر از «عقل و تعقل» که در آیات و روایات وارد شده روشن شود.

عقل در استعمالات لغوی

ریشه عقل در شکل‌های فعلی و اسمی خود کاربردهای گوناگونی دارد که با استفاده از کتب لغت به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.^۱

- ۱- عَقَلَ الدواء بطنه؛ دارو شکم او را بند کرد.
- ۲- عَقَلَ الابل: زانوی شتر را محکم بست.
- ۳- عَقَلَ: دیه، پناهگاه، دژ و قلعه، دل و قلب، نوعی جامه.
- ۴- اعْقَلَ: شتر پای بر تافته.

عقال: ریسمانی که بدان دست و پای شتر را بندند.

عقول: داروی قابض.

معقول: آنچه به چنگ دل آید.

چنانچه در معانی مشتقات «عقل» و حتی مترادفات آن مانند حجر و نهی دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم در تمام آنها فهرستی مشترک وجود دارد، مفهومی که در کتاب‌های لغت با کلمات حبس، قبض، منع، امساک، شد، جمع، حصن و ... بیان شده است.

۱ - مفردات راغب؛ لسان العرب؛ صحاح اللغة؛ کتاب العین؛ المصباح المنیر؛ النهایه؛ مجمع البحرین و معجم الوسیط، ذیل ماده عقل.

تعریف عقل

برای عقل تعاریف متعددی ارائه شده است که در این جا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم.

غزالی چهار معنا برای عقل ذکر می‌کند:^۱

معنای اول: عقل صفتی است که باعث تمایز انسان از سایر حیوانات شده و آدمی را برای قبول علوم نظری و تدبیر اعمال خفیه فکری مستعد می‌سازد.

معنای دوم: عقل عبارت است از معلوماتی که در ذات طفل ممیز پدید می‌آید تا آنچه را جایز است روا شمارد و محالات را محال داند، مانند علم به این که دو بیش از یک است. معنای سوم: عقل عبارت است از علومی که از تجربه امور حاصل می‌شود.

معنای چهارم: عقل عبارت است از قوه‌ای که به واسطه آن عواقب امور شناخته می‌شود. غزالی در پایان سخن خود به فرمایش حضرت علی - علیه السلام - اشاره می‌کند که می‌فرمایند:

رأيت العقل عقليين	فمطبوع و مسموع
و لا ينفع مسموع	إذا لم يك مطبوع
كما لا تنفع الشمس	و ضوء العين ممنوع ^۲

آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که دو معنای نخست، مصداق عقل مطبوع بوده و در فطرت هر انسانی وجود دارد و قابل اکتساب نیست و دو معنای اخیر مصداق عقل مسموع است که قابلیت اکتساب و اشتداد دارد و همان قوه ابتکار فرد است.

حکیم متأله صدرالدین شیرازی در شرح اصول کافی ذیل حدیث «العقل ما عبد به الرحمن...» شش معنا برای عقل ذکر کرده است.^۳

الف: صفتی است که باعث تمایز انسان از سایر حیوانات شده و آدمی را برای قبول علوم نظری و عملی مستعد می‌سازد.

این صفت در تمام انسان‌ها اعم از ذکی و احمق و نائم و غافل و... یکسان است.

۱ - غزالی، امام محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، انتشارات دارالعلم، ج ۱، صص ۸۱ و ۸۲.

۲ - المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۷۹؛ همان، ج ۵، ص ۲۹؛ الوافی، ج ۱، ص ۵۵.

۳ - صدر المتألهین شیرازی، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱، ص ۲۲۹.

ب: معنای دوم همان است که بر زبان متکلمین جاری است^۱ که می‌گویند: «هذا ما يوجب العقل و هذا ما ينفيه العقل» و منظور آنها همان «مشهور» نزد عموم است، مانند آرای محمودیه و امور مقبوله‌ای که تمام مردم یا اکثریت آن را «خوب» می‌دانند.

ج: عقل به معنایی که در کتب اخلاقی کاربرد دارد که جزئی از نفس است و مراد از آن «مواظبت» بر اعمال و کردار در مدت زمان طولانی است تا به وسیله آن «خلق و عادت» به دست آید. این معنای از عقل که به نام «تجربه» نیز خوانده می‌شود، با گذشت عمر آدمی قابل اشتداد و ازدیاد است.

د: در معنای چهارم همان چیزی است که جمهور مردم «انسان عاقل» را به آن می‌شناسند، عاقل به این معنا به کسی گفته می‌شود که در جلب خیر و دوری کردن از شر، فطن و زیرک باشد گرچه صرفاً منحصر در امور دنیوی باشد.

ه: عقل به معنایی که در کتاب نفس آمده است که دارای چهار مرتبه است؛ عقل بالقوه، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد.

و: عقل به معنایی که در کتاب الهیات ذکر شده و اشارت به موجودی دارد که صرفاً تعلق به مبدع خود، یعنی خداوند تبارک و تعالی دارد و هیچ گونه وابستگی به موضوع یا ماده یا بدن ندارد. عقل به این معنا مبرا از جنبه‌های بالقوه و نقض بوده و متعلق به عالم جبروت است.

جناب صدر المتألهین پس از ذکر معانی فوق الذکر می‌فرماید: عقل به هر کدام از معانی فوق ممکن است با «نکراء و شیطنت» اشتباه شود. منشأ این اشتباه این است که هر دوی آنها در سرعت عمل و فطانت مشترکند؛ خواه در امور شرّ و دنیوی و خواه در امور خیر و اخروی. سپس اضافه می‌کند عباد الرحمن کسانی هستند که قوه مفکره خود را در امور خیر و آجل به کار گیرند و عقل آنها در مقابل شیطنت و بلاهت قرار داشته و مصداق این روایت شریفند که: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان».

جرجانی در «التعريفات» چند معنا از عقل را بیان کرده که به اختصار به ذکر آنها

۱ - ظاهراً این معنای عقل همان «عقل سلیم» است که از آن به «عرف عقلایی» نیز یاد می‌کنند (Common sense).

می پردازیم.^۱

الف: عقل همان نفس ناطقه است که ذاتاً مجرد است.

ب: جوهری روحانی است که تعلق به بدن انسان دارد.

ج: نوری است در قلب که به وسیله آن حق و باطل از هم باز شناخته می شود.

د: جوهر مجردی است که مدبّر بدن انسان است.

ه: قوه ای است عاقله که آلتی برای نفس ناطقه محسوب می گردد.

و: همان نفس و ذهن است و از آنجایی که مدرک کلیات است عقل نامیده شده است.

صاحب تعریفات پس از بیان این موارد تعریف خود را چنین ارائه می دهد:

«الصحيح أنه جوهر مجرد يدرك الغائبات بالوسائط والمحسوسات بالمشاهدة»؛ یعنی

عقل جوهر مجردی است که امور غیر محسوس را با وسائط (دلیل و استدلال) و امور محسوس را با مشاهده درک می کند.

ما حصل تعاریف

از مجموع تعاریف ارائه شده چنین به دست می آید که واژه «عقل» به معانی مختلفی به کار می رود. معانی ارائه شده، از نظم و نسق خاصی برخوردار نیست. بدون تردید، این نابسامانی ریشه در کاربردهای متعدد واژه عقل دارد که به صورت اشتراک لفظی استعمال شده است.

معانی گوناگون عقل را در چهار محور زیر می توان قرار داد:

الف: عقل به عنوان قوه ای از قوای انسانی که خود به گونه های مختلف و تعبیر متعدد مطرح شده است (وجه ممیزه انسان از حیوان، قوه تشخیص خیر از شر، مدبّر بدن انسان، مدرک کلیات).

ب: عقل به معنای علوم و مبادی بدیهی و غیر اکتسابی؛ مبادی از قبیل اصل هویت، اصل علیّت و ...

ج: عقل به معنای علوم اکتسابی که محصول تجربه است، در این معنا هر که را تجربه بیشتر باشد عاقل تر گویند.

۱ - جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، بیروت، دار السور، ص ۶۵.

د: عقل به معنای صادر اوّل یا عقل کل و همچنین وسائط بین خالق و مخلوق که بعضاً بر فرشتگان نیز اطلاق گردیده است.

وجه اشتراک معانی مذکور این است که عقل، حقیقت ارزشمندی است که نه جسم است و نه جسمانی، بلکه موجودی مجرد است.

عقل به دو معنا در همه انسان‌ها حتی در کسانی که از بهره هوشی اندکی برخوردار بوده و حتی در شخصی که در خواب به سر می‌برد وجود دارد؛ یکی به معنای مدرک کلیات که استعداد ادراک کلیات را داشته و وجه ممیزه انسان از سایر حیوانات است؛ و دوم به معنای علوم و مبادی بدیهی و غیر اکتسابی (ما قبل التجربة) که در همه انسان‌ها حتی اطفال نیز وجود دارد، مثل اصل علیّت، اصل هوهویت، و علم به این معنا که دو بیشتر از یک می‌باشد و....

بنابر این عقل به این دو معنا در طبع و فطرت انسان‌ها نهاده شده و قابل اکتساب و اشتداد نیست.

عقل به دو معنای دیگر در همه انسان‌ها یکسان نیست؛ یکی به معنای قوه تشخیص خیر از شر و خوب از بد؛ و دوم به معنای علوم اکتسابی که از طریق تجربه به دست می‌آید (مابعد التجربة).

قدر مسلم آن است که قرآن کریم به مسأله «علم آموزی» و «تعقل» اهمیت خاص داده و از انسان‌ها خواسته است که در کسب علم و دانش تلاش کنند و عقل خویش را به کار گیرند. به نظر می‌رسد که در قرآن کریم، عقل به معنای قوه‌ای از قوای انسانی مطرح است که می‌تواند بیندیشد و از معلومات بدیهی و اکتسابی که در نزد خود دارد به کشف مجهولات نایل آمده و خیر و شر و خوب و بد را از هم باز شناسد. صاحب تفسیر المیزان نیز در این خصوص چنین نتیجه می‌گیرد:

«عقل عبارت است از نیروی مجردی که در انسان وجود دارد و می‌تواند مبدأ صدور احکام کلی باشد و آدمی به وسیله آن میان صلاح و فساد و میان حق و باطل و میان راست و دروغ فرق می‌گذارد.»^۱

۱ - طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۲۹.

نکته‌ای که در این جا محل تأمل است این است که در قرآن کریم و احادیث دربارهٔ ماهیت عقل و تعقل چندان سخن به میان نیامده است، بلکه به مواردی از قبیل اهمیت تعقل و شرایط آن، هدف و غایت تعقل و نتایج و آثار آن و نیز مواردی که باید روی آن تعقل و تفکر نمود، پرداخته شده است که در این نوشتار به فراخور بحث به مواردی از آن خواهیم پرداخت.

الف - اهمیت تعقل

«قرآن کریم، ایمان را بر پایهٔ تعقل و تفکر گذاشته است، قرآن همواره می‌خواهد که مردم از «اندیشه» به «ایمان» برسند و در آنچه باید به آن مؤمن و معتقد بود و آن را شناخت، «تعبد» را کافی نمی‌داند.»^۱

از بررسی مجموعه آیاتی که در قرآن مجید آدمی را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند، به سهولت می‌توان نتیجه گرفت که از نگاه قرآن کریم «حیات انسانی حیاتی است فکری» و مهم‌ترین وجه تمایز انسان و دیگر حیوانات این است که انسان، حیوانی است متفکر و زندگی بشر نیز بدون تفکر و تعقل سامان نمی‌پذیرد. این که قرآن بیش از سیصد مورد به مسأله «تفکر» و «تعقل» اشاره نموده است و تفکر را اساس و زیر بنای تکامل قلمداد کرده و ریشه تمام مفساد اجتماعی و فردی را حاکم نبودن عقل دانسته، خود بهترین دلیل برای اثبات اهمیت «تفکر» و «تعقل» در نزد قرآن کریم است.

قرآن کریم به شدت کسانی را که از این موهبت خدادادی استفاده نمی‌کنند مورد نکوهش قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲.

موارد ذیل به وضوح می‌تواند اهمیت عقل و تعقل از دیدگاه قرآن را نمایان سازد:

الف - قرآن قانون علیت را بدون استثنا در تمام موارد، چه در حیطه موجودات مادی و چه در حیطه مجردات و معجزات و ... می‌پذیرد.

ب - در قرآن اساسی‌ترین مسأله قرآنی، یعنی مسأله توحید، به وسیله براهین عقلی ثابت شده است.

۱ - مطهری، مرتضی؛ آشنایی با علوم اسلامی، تهران، انتشارات حکمت، ص ۱۰.

۲ - یونس / ۱۰۰.

- ج - در قرآن ضرورت نبوت و صدق دعوی پیامبر به برهان عقلی ثابت شده است.
- د - قرآن کریم بسیاری از احکام را با قوانین عقلانیه‌ای که در ظرف اجتماع و در سطح افکار عمومی جریان دارد توضیح داده و تبیین عقلانی می‌کند.
- ه - قرآن کریم تفکر و تعقل را زیر بنای تکامل انسان‌ها و جهالت آنها را دلیل هلاکت آنها می‌داند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱.
- و - آنچه را که اسلام حلال نموده، قطعاً خالی از منع عقلی است و آنچه را که حرام کرده یقیناً دارای ممنوعیت عقلی است.
- ز - صفات رذیله از قبیل ظلم، خلف وعده، لهو و لعب و سایر رذایل اجتماعی و اخلاقی را همان طور که عقل قبیح می‌شمارد، قرآن نیز قبیح می‌داند.
- ح - حجیت و حقانیت خود قرآن نیز به وسیله عقل اثبات شده و عقل دلیل بر اعتبار آن است، به تعبیر دیگر «منشأ حرمت به وحی الهی عقل است»^۲.
- ط - قرآن کریم راه عقل را عمومی‌ترین راه شناخت دانسته و ضمن تأیید راه‌های دیگر مانند راه دل و... بیشترین تأکید و اشارت را به عقل دارد. در این باره یکی از مفسران گرانقدر معاصر چنین می‌نگارد:
- «قرآن هم راه عقل و اندیشه را محترم شمرده و هم راه دل را، ولی چون راه اول عمومی‌تر است بیشتر در مورد آن سخن گفته است، بر خلاف راه دل که برای اوحی از بشر و خاصان از اولیای الهی و افراد ممتاز بشر بیان کرده و به سختی آن هشدار داده است»^۳.
- ی - قرآن معتقد است که بشر نمی‌تواند متفکر نباشد، و زندگی او بدون تعقل و تفکر سامان نمی‌پذیرد.
- ک - قرآن مجید هر آنچه که سلامت و حکمرانی عقل را مختل می‌سازد و آن را در مرحله عمل دچار خبط می‌کند، مانند شراب و قمار و لهو و غش در معامله و نیز دروغ و افترا و بهتان و ترور و... حرام کرده است.

۱ - ملک / ۱۰.

۲ - المیزان، ج ۷، ص ۴۱۱؛ و همچنین رک: تفسیر موضوعی آیه الله جوادی آملی، ج ۴، ص ۹۶.

۳ - جوادی آملی، تفسیر موضوعی، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ج ۲، ص ۵۱۴.

ل - قرآن کریم مهم ترین روش برای دعوت به سوی حق را حکمت و برهان می داند، آن جاکه می فرماید: ﴿ادع الی سبیل ربک بالحمکة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی أحسن﴾^۱.

م - قرآن، ایمانی را که مبتنی بر تعقل و تفکر نباشد بی ارزش دانسته و اساس هدایت اسلام را بر مبنای علم و معرفت می داند نه تقلید کورکورانه.

ن - در دیدگاه قرآن کسانی که به دین الهی پشت کرده اند بی خرد معرفی شده اند: ﴿و إذا نادیتهم الی الصلاة اتخذوها هزواً و لعباً ذلک بأنهم قوم لا یعقلون﴾^۲، ﴿و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه﴾^۳.

ث - خدای سبحان در قرآن به صاحبان عقل بشارت و مژده داده و فرموده است: ﴿فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب﴾^۴.

عقل از نگاه روایات

در کتاب «العقل و الجهل» اصول کافی سی و چهار حدیث در باب اهمیت عقل وارد شده که فهرست وار به مطالب زیر اشارت دارد:

- عقل محبوب ترین مخلوق در نزد خداست (حدیث اول).
- عقل همیشه توأم با حیا و دین است (حدیث ۲).
- عقل وسیله ای برای پرستش خدا و اکتساب بهشت و سعادت است (حدیث ۳).
- عقل بهترین دوست هر انسانی است (حدیث ۴).
- عقل عامل دینداری است (حدیث ۶).
- عقل هرکس میزان سنجش او در روز قیامت است، نه عبادت و فضل او (احادیث ۷ -

(۹ - ۸).

- عقل مانع پیروی از شیطان است (حدیث ۱۰).

۱ - نحل / ۱۲۵.

۲ - مائده / ۵۸.

۳ - بقره / ۱۳۰.

۴ - زمر / ۱۷ - ۱۸.

- عقل بهترین هدیه خدا به بندگان است (حدیث ۱۱).
- عقل پوشاننده و ساتر است و به وسیله آن می‌توان بر هوای نفس غلبه کرد و محبت مردم را به دست آورد (حدیث ۱۱).
- عقل موهبتی است غیر اکتسابی (حدیث ۱۸).
- عقل حجت خدا بر مردم است که به وسیله آن می‌توان امام زمان خویش را شناخت (حدیث ۲۰).
- عقل پایه و اساس شخصیت انسان است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه می‌گیرد (حدیث ۲۳).
- عقل سودبخش‌ترین سرمایه است (حدیث ۲۵).
- نماز و صدقه و حج زیاد، بدون عقل و تعقل، آدمی را به درجات عالی نمی‌رساند (حدیث ۱۹ و ۲۸).
- عدم اعتماد راسخ به امامت و ولایت نتیجه کوتاهی عقل فرد است (حدیث ۵).
- انسان عاقل طمعکار نیست و آرزوهای طولانی ندارد (حدیث ۱۶).
- عاقل‌ترین مردم، خوش اخلاق‌ترین آنهاست (حدیث ۱۷).
- دینداری که عقل ندارد، ارزش و منزلتی برای او نیست گرچه به ظاهر از محبان اهل بیت باشد (حدیث ۳۲).
- آدمی با عقل خویش می‌تواند به سرچشمه‌های حکمت برسد (حدیث ۳۴).
- نتیجه عقل دینداری و ادب است (میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۰۶).

شرایط تعقل

از امام صادق - علیه السلام - سؤال شد، عقل چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان».

در این دیدگاه شخص عاقل کسی است که خدا را می‌پرستد و در زمره رستگاران است و بالطبع جاهل کسی است که غیر خدا را می‌پرستد و در زمره دوزخیان است.

به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ و روایت مذکور، هر دو، معنای واحدی افاده می‌کنند و این آیه شریفه عکس

نقیض آن روایت است.^۱

در نظر قرآن کریم کسی که عاقل است دیندار نیز هست و کسی که از دین الهی رویگردان باشد سفیه بوده و از عقل محروم است.

در ادامه همین روایت از امام - علیه السلام - سؤال شد: «فالدی کان فی معاویه؟» پس آنچه در شخص معاویه (و امثال او) وجود داشت که به وسیله آن می‌اندیشید و به حل مشکلات و مسایل نایل می‌گشت چه بود؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «تلك النکراء، تلك الشیطنة و شبيهة بالعقل و لیست بالعقل».^۲

بنابراین اگر کسی اندیشه خویش را محدود به مطامع دنیوی و عبادت و بندگی غیر الله نمود از دیدگاه اسلام، عاقل به شمار نمی‌رود و در حقیقت چنین فردی از فطرت خویش منحرف شده و از نظر قرآن کریم سفیه نامیده شده است، هر چند در معادلات مادی و در نظر مردم عاقل شمرده شود.

دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری درباره عقل و دین

استاد مطهری معتقدند که هیچ‌گونه تضاد و تباینی بین عقل و دین وجود ندارد تا جایی که عقل در ردیف کتاب و سنت قرار گرفته و حجیت دارد. وی نحوه حجیت عقل در احکام شرعی را چنین تبیین می‌کند:

«یکی از مسلمات اسلامی، مخصوصاً از نظر ما شیعیان این است که احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است، یعنی هر امر شرعی به علت یک مصلحت لازم الاستیفاء است و هر نهی شرعی ناشی از یک مفسده واجب الاحتراز است. خداوند متعال برای این که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده است و برای این که بشر از یک سلسله مفاسد دور بماند او را از پاره‌ای کارها منع کرده است، اگر آن مصالح و مفاسد نمی‌بودند نه امری بود و نه نهی، و آن مصالح و مفاسد و به تعبیر دیگر آن حکمت‌ها به نحوی است

۱ - المیزان، ج ۱، ص ۴۵۲؛ ج ۲، ص ۳۷۶.
۲ - اصول کافی، ج ۱، «کتاب العقل و الجهل، حدیث سوم.

که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان را حکم می‌کند که شرع کرده است.^۱
در ادامه به مواردی که حکم آنها از طریق نقل نرسیده است اشاره کرده و به عنوان مثال حکم عقل و بالتبع حکم شرع را در مورد حرمت «ترياك» بیان می‌کند و می‌گوید: در حقیقت عقل در این گونه موارد صغری و کبری منطقی تشکیل می‌دهد به این ترتیب:

۱- در فلان مورد مصلحت لازم الاستیفایی وجود دارد (صغری).
۲- هر جا که مصلحت لازم الاستیفایی وجود داشته باشد قطعاً شارع بی تفاوت نیست بلکه استیفای آن را امر می‌کند (کبری).

۳- پس در مورد بالا حکم شرع این است که باید آن را انجام داد (نتیجه).
استاد مطهری بر این اعتقادند که قرآن نه تنها در مقابل عقل و احکام آن قرار ندارد بلکه به دلایل فراوانی مؤید عقل است.^۲

برخی از این دلایل از نظر ایشان به قرار ذیل است:

۱- در آیات بسیاری، به صراحت سندیت عقل امضا شده است:

﴿و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون﴾^۳؛ ﴿أَنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبَكْمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۴.

و یا قرآن از حریف استدلال عقلی طلب کرده است:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾^۵.

و یا رسماً بر اثبات وحدت واجب الوجود استدلال آورده است:

مانند: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۶.

۲- قرآن از نظام علّی و معلولی استفاده می‌کند و مسایل را در ارتباط اصل علّیت مطرح می‌کند. اصل علّیت که یکی از مهم‌ترین اصول عقلی است در همه جا توسط قرآن پذیرفته شده است. قرآن اصل علّیت را که پایه تفکرات عقلانی است محترم شمرده و به

۱- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، انتشارات صدرا، ص ۵۰.

۲- مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، انتشارات صدرا، ص ۴۷.

۳- یونس / ۱۰۰.

۴- انفال / ۲۲.

۵- بقره / ۱۱۱.

۶- انبیاء / ۲۲.

کار می‌برد و با آن که قرآن از جانب خدا سخن می‌گوید و خداوند نیز آفریننده نظام علت و معلولی است و طبعاً سخن از ماوراء نیست که علت و معلول مادون آن قرار دارند با این همه از این موضوع غفلت نمی‌کند که از نظام سببی و مسببی عالم یاد کند و وقایع و پدیده‌ها را مقهور این نظام بداند، مثلاً در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَغَيِّرُ مَا بَقِوْمٌ حَتَّى يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ و نظایر آن و همچنین مواردی که به مطالعه تاریخ و نتیجه‌گیری از آن توصیه می‌کند مؤید نظر فوق الذکر است.

۳- قرآن علاوه بر تشریح احکام، فلسفه آنها را نیز بیان می‌کند، مثلاً در خصوص نماز فلسفه آن را چنین ذکر می‌کند: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲ و در خصوص روزه می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۳.

از طرف دیگر قرآن رعایت احکام منطق را برای جلوگیری از لغزش عقل تأیید نموده و با لغزشگاه‌های عقل به مبارزه می‌پردازد. یکی از لغزشگاه‌های عقل پیروی از «ظن و گمان» است که قرآن در مواردی انسان‌ها را از ظن و گمان برحذر داشته است، مانند: «إِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^۴؛ «و لا تقف ما ليس لك به علم»^۵.

دومین لغزشگاهی که قرآن به آن اشاره کرده است «تقلید کورکورانه» است که قرآن در موارد زیادی انسان‌ها را از آن برحذر داشته است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا آبَاءَنَا وَ لَوْ كَانُوا بِأَعْيُنِنَا لَفَعَلُوا فَبَلِّغْهُمُ الْيَقِينَ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۶.

سومین لغزشگاه عقل از دیدگاه قرآن پیروی از «هوای نفس» است که قرآن در موارد عدیده‌ای انسان‌ها را از آن برحذر داشته است:

۱- رعد / ۱۱.

۲- عنکبوت / ۴۵.

۳- بقره / ۱۳.

۴- انعام / ۱۱۶.

۵- أسرى / ۳۶.

۶- بقره / ۱۷۰.

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱

همچنین در مواردی قرآن کریم تأکید دارد که تعقل بدون تقوا و عمل صالح و علم جهت دار نمی تواند سعادت آدمی را در پی داشته باشد که تفصیل هر کدام از این شرایط خود مقال و مجالی مستقل می طلبد.

تلازم عقل و وحی

در خصوص کارایی عقل و نسبت آن با وحی دو نظریه افراطی وجود دارد: گروه اول کسانی هستند که عقل را حاکم مطلق دانسته و هیچ گونه محدودیتی برای آن در شناخت معارف دین قایل نیستند. اینان تا آن جا پیش رفته اند که عقل را به تنهایی برای هدایت بشر کافی می دانند.

گروه دوم نیز راه تفریط در پیش گرفته و به طور کلی عقل را از حجیت ساقط نموده، تا جایی که وحی (نبوت) را به تنهایی برای هدایت بشر کافی می دانند.

گروه اول عقل خود را بر خدای تعالی حکومت داده و در حقیقت خدای سبحان را محدود و نیازمند به قوانین عقلی دانسته اند. گروه دوم نیز عقل و احکام آن را بی اعتبار دانسته، آن را در شناخت افعال خدای تعالی عاجز می دانند.

اشکالات بسیار اساسی بر این دو دیدگاه وارد است که در حیطه این مقال نیست. نکته مورد تأکید در این نوشتار این است که نه تنها عقل مؤید وحی است، بلکه وحی نیز مؤید و مکمل عقل است.

این خطای بزرگی است که کسانی عقل و شرع (وحی) را در مقابل یکدیگر قرار داده، آنگاه احکام عقلی و احکام شرعی را با یکدیگر مقایسه می کنند. حقیقت امر این است که شرع مشتمل بر احکام عقلی و نقلی است و در این صورت معنا ندارد که عقل را در مقابل شرع قرار دهیم. قرآن کریم که تمام حقیقت وحی و در بردارنده تمام پیام شارع مقدس است، نه تنها مخاطبین خود را به استدلال و تعقل دعوت می کند، بلکه خود نیز همه جانبه حجت های عقلی، یعنی استدلال هایی که عقل بشر با آنها آشناست، می پردازد و قوانین عقلی (مانند قاعده علیت) را بدون استثنا می پذیرد و در مقابل نیز، همین عقل بشری به

صراحت، حقانیت و صداقت وحی را امضا کرده است.

علامه طباطبایی معتقد است: «دین هدفی جز این ندارد که می‌خواهد مردم به کمک استدلال و با سلاح منطق عقلی و به نیروی برهان که فطرتاً به آن مجهزند، به شناخت حقایق جهان ماورای طبیعت نایل آیند... اصولاً بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه که انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می‌رسد فرقی وجود ندارد؛ تنها فرقی که هست عبارت است از این که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می‌جستند و از پستان وحی شیر می‌نوشیدند.»^۱

حاصل سخن این که عقل بشری را نه آن مقدار توان است که بدون هرگونه محدودیتی بتواند به شناخت خدا و معارف پردازد - چه رسد به این که بتواند به تنهایی برای هدایت بشر کافی باشد - و نه آن مقدار ناتوان است که از فهم کتاب و سنت به طور کلی عاجز باشد. سخن صواب آن است که عقل بشری، قادر به درک و فهم زبان وحی است و مجاز است که به تفسیر و تحلیل آیات قرآنی پردازد، ولی البته پر واضح است که از شناخت کنه ذات خدای تعالی و همچنین درک و فهم حقیقت قرآن - آن گونه که هست، به خصوص آیات احکام - قاصر و ناتوان است.

نتایج حاصله

الف - رابطه تأییدی دین و عقل دو سویه است. اسلام اهمیت ویژه‌ای برای عقل و تعقل قایل شده و «ایمان و تعبدی» را که مبتنی بر «عقل و تعقل» نیست و صرفاً تقلید کورکورانه است بی ارزش می‌داند، از سوی دیگر تبیین عقلانی دین نیز امری ضروری است.

ب - هرگونه تفکر و تعقلی مورد تأیید دین نیست. تفکر و تعقلی مورد تأیید اسلام است که توأم با «تقوا» و «علم» و «عمل صالح» بوده و در نهایت منجر به عبودیت و خضوع مطلق آدمی^۲ برابر آفریدگار جهانیان گردد.

۱ - طباطبایی، محمد حسین، علی در فلسفه الهی، ترجمه سید ابراهیم سید علوی، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۳.